

## سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی زبانی با توجه به انسان‌شناسی

### (زبان، تغییرات اجتماعی و توسعه)

ابراهیم فیاض\*\*

#### چکیده

زبان قلب فرهنگ است؛ به گونه‌ای که دگرگونی‌های فرهنگی رابطه‌ای بسیار مستقیم با دگرگونی زبانی دارد. یافتن مکانیسم‌های دگرگونی زبانی با توجه به دگرگونی‌های فرهنگی اهمیت به‌سزایی دارد چراکه تأثیر بسیاری بر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی یک کشور دارد، به‌عبارت دیگر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های زبانی و فرهنگی به شکلی مستقیم با یکدیگر ارتباط دارند و از آن‌جا که رابطه فرهنگ و توسعه نیز بر کسی پوشیده نیست، رابطه زبان با توسعه نیز آشکار می‌شود. فهم نظام‌وار و تمام‌گونه‌آین ارتباطها هدف این نوشتار است. به‌عبارت دیگر فهم رشد و توسعه یک کشور با توجه به زبان بایستی مورد توجه واقع شود. توسعه زبان از مهم‌ترین قدم‌ها برای ایجاد یک توسعه بومی است، چون زبان مهم‌ترین عنصر ارتباطی جامعه است و توسعه بومی بدون ارتباطات بومی معنا ندارد پس توسعه بدون توسعه زبان بومی یک کشور قابل اجرا نیست و هرگونه سیاست‌گذاری توسعه بدون توسعه زبانی و سیاست‌گذاری مربوط به آن محکوم به شکست و انقطاع است. این موضوع با مطالعه رابطه زبان با جامعه و رابطه زبان با تغییرات اجتماعی قابل مطالعه و بررسی است که این نوشتار آن را دنبال کرده است.

**واژگان کلیدی:** دگرگونی زبانی، دگرگونی فرهنگی، توسعه، ادبیات، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی زبانی، تغییرات اجتماعی.

\*\* استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

مقدمه

تنها وسیله ارتباط انسان با نمود عینی گفتاری زبان است. ریشه زبان از نظر ترتیب شکل‌گیری تاریخی زبان گفتاری بوده است. اگر نظریه یادگیری تدریجی زبان توسط انسان را قبول کنیم، اولین ارتباط از طریق زبان با ایجاد صداهایی شروع شد که شبیه صداهای محیط دور و بر خود و همچنین صداهای ایجاد شده توسط خود انسان بود و انسان از آن اصوات تقلید کرد و از آن‌جا نامیدن اشیا را شروع کرد. البته نیابستی فراموش کنیم که نیازهای انسان آن‌روزی بسیار محدود بوده است و یک وسیله ارتباطی محدود برای انتقال پیام‌ها کفایت می‌کرد ولی کم‌کم که نیاز انسان افزایش یافت و زندگی انسان پیچیده‌تر شد، زبان نیز شکل پیچیده‌تری به خود گرفت. سپس انسان سعی کرد همان اصوات را برای نامیدن اشیا به کار برد و حیطه کار بر روی آن‌ها را گسترش دهد. اصوات همان اصوات بود، ولی کم‌کم که باز نیازها گسترش پیدا کرد، انسان نیز سعی کرد اصوات را گسترش دهد و این‌هم با رشد و تغییر کمی و کیفی آن‌ها شروع شد. برای معانی جدید که به سبب نیازهای تازه مختلف به وجود آمده بودند اصواتی را به کار برد و این امر را با تغییر در تن و نواخت و ترتیب آن‌ها در سطح واژه‌ها، جمله‌ها و گفتارها به اجرا گذاشت که تا حال نیز در بعضی از زبان‌ها مثل زبان چینی ادامه دارد. این زبان که کم‌کم خود دارای نظمی درونی شده بود، تبدیل موضوعی مستقل شد که مورد توجه انسان قرار گرفت و یک حالت انتزاعی‌تر و قراردادی‌تر به خود گرفت و انسان سعی کرد با توجه به نیازهای روزافزونش آن را وسعت ببخشد. انسان در ابتدا زبان را برای توصیف مسائل عینی خود به کار برد، چون اولین پدیده‌هایی بود که با آن‌ها روبه‌رو بود، ولی انسان با عقل و تفکر به رشد فکری می‌رسید و برای مفاهیم ذهنی خود نیاز به توصیف داشت، پس زبان دارای حیطه کاربردی غیرعینی نیز شد و به توصیف مسائل انتزاعی پرداخت. زبان نیز وسیله‌ای ذوب شده در مفهوم بود و مفهوم انتزاعی زبان انتزاعی‌تر را می‌طلبید بنابراین، زبان باز انتزاعی‌تر و پیچیده‌تر شد. انسان از حالت طبیعی شروع کرد و ابتدا اشیا طبیعی را توصیف کرد. وسیله توصیف نیز طبیعی بود ولی کم‌کم موضوعات توصیفی انسان تغییر کرد و موضوعات انتزاعی پیدا شدند و وسیله توصیف مفاهیم ذهنی نمی‌توانست حالت طبیعی صرف داشته باشد پس انسان سعی در انتزاعی‌تر کردن زبان کرد. به همین ترتیب انسان در نیاز روزمره از مرحله توصیف به تحلیل و به زبانی انتزاعی‌تر، دقیق‌تر و بدون حشو و زوائد می‌رسید. خلاصه آن‌که حرکت انسان در زبان مانند هر محصول انسانی دیگر از طبیعت به انتزاع و از تقلید به اختراع بود (کاسیرر، ۱۳۶۶: ۱).

## روش

انسان از یک سو به طور مداوم زبان را در گفتار، نوشتار و چاپ به کار می‌برد و از سویی دیگر، با حیطه‌ای دیگر از هنجارهای مشترک رفتاری روبه‌رو است (Fisher, 1964:45).  
به عبارتی زبان یک واقعیت اجتماعی، یک رفتار اجتماعی و یا یک پدیده اجتماعی است.\*  
زبان به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی مشمول قوانین حاکم بر واقعیات اجتماعی است پس هم قوانین ایستایی جامعه و هم قوانین پویایی جامعه شامل آن می‌شود. توسعه اجتماعی و اقتصادی یک کشور نیز در هر دو باب مطرح می‌شود. پس می‌توان زبان را در یک ساخت اجتماعی مورد تحلیل قرار داد و تأثیر آن را در یک جامعه بررسی کرد تا نقش آن در یک جامعه به‌خوبی مورد بررسی قرار گیرد.

## زبان و جامعه، توسعه

زبان در جامعه دارای کارکردهای متفاوتی است که بستگی به نوع جامعه دارد و براساس تنوع جوامع بعضی از کارکردهای آن نیز تنوع‌پذیر است و بعضی از کارکردهای آن شکل عام و کلی دارند.

## رابطه جامعه و زبان بدون زمان

پتر ترادگیل در کتاب *زبان‌شناسی اجتماعی* می‌گوید:

«زبان فقط یک وسیله ارتباطی درباره وضعیت آب و هوا و یا هر موضوع دیگر نیست بلکه وسیله ایجاد ارتباط با دیگر انسان‌ها و بقای آن ارتباط می‌باشد» (Trudgill, 1967: 13).  
به عبارت دیگر، زبان بنیاد اولیه و عنصر اصلی شکل‌گیری یک جامعه را تشکیل می‌دهد و بدون آن هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند به‌وجود آید و یا ادامه حیات دهد. علاوه بر این هر زبان کارکرد هویت‌بخشی به جامعه و سخنگویانش را نیز بر عهده دارد.

تا مرد سخن نگفته باشد      عیب و هنرش نهفته باشد

«زبان از نظر رفتار اجتماعی دارای دو جنبه بسیار مهم است. یکی ایجاد روابط اجتماعی و دیگر آن‌که زبان حاوی اطلاعاتی در مورد سخنگویان است. این دو نکته نشان‌دهنده ارتباط متقابل و نزدیک زبان و جامعه است.» (همان: ۱۴). زبان فقط در بعد شخصی اقدام به هویت‌بخشی نمی‌کند بلکه به ابعاد اجتماعی مثل ارزش و ساخت‌های مربوط به آن نیز

\* واقعیت اجتماعی در مکتب علوم اجتماعی فرانسه، رفتار در مکتب علوم اجتماعی آمریکا و پدیده اجتماعی براساس مکتب علوم اجتماعی آلمان.

هویت و ماهیت می‌بخشد. و از سویی دیگر همانند یک پدیده اجتماعی به‌طور بسیار نزدیکی با ساخت اجتماعی و ارزشی یک جامعه پیوند می‌خورد. به همین دلیل لهجه‌ها و شیوه‌های متنوع صحبت کردن به‌وجود می‌آید که این تنوعات نیز رو به افزایش است (همان: ۱۹). ولی باز می‌توان عمیق‌تر اندیشید و مانند سایپر و ورف ادعا کرد که زبان جهان‌بینی یک جامعه را تشکیل می‌دهد. پس جهان‌بینی‌های مختلف در سطح جهان تابعی از زبان‌های مختلف هستند و می‌توان براساس زبان و هویت و ماهیت آن به تقسیم‌بندی جهان‌بینی‌ها پرداخت. «این رابطه‌ها (رابطه زبان و جامعه) در اشکال مختلفی ظاهر می‌شوند که در بیشتر آن‌ها ما با یک مسئله اجتماعی روبه‌رو هستیم: بعضی موارد نتیجه تأثیر جامعه بر زبان و بعضی از مثال‌ها و شواهد نیز شاهد تأثیر زبان بر جامعه است که نمونه آن فرضیه‌های ورف - سایپر است. این فرضیه بر آن است که انسان از طریق زبان به طبقه‌بندی و تفهم دنیا و پدیده‌های آن می‌پردازد. پس زبان‌ها از طریق سخن‌گویانشان بر جامعه تأثیر می‌گذارند. بیشتر زبان‌های اروپایی که از یک خانواده مشترک هستند به‌دلیل تبادل فرهنگی طولانی که بین آن‌ها وجود دارد سبب شده‌اند که جهان‌بینی اشخاص اروپایی بی‌شابهت به هم نباشد. می‌توان این مسئله و مطلب را در جوامعی با زبان‌های مختلف آزمود. در زبان‌های اروپایی مفهوم زمان بسیار مهم و دقیق است اما این مفهوم در بعضی از زبان‌های سرخپوستی وجود ندارد و یا حداقل به‌صورت اروپایی وجود ندارد پس آن‌ها افعال زمانی به این‌صورت نداشته‌اند» (همان: ۲۴-۲۵). پس می‌توان گفت که زبان رابطه انسان با جهان را تبیین می‌کند و به‌همین دلیل رابطه انسان و طبیعت نیز از راه زبان روشن می‌شود. پس تمدن‌های بشری تابعی از زبان هستند.

«فرضیه ورف - سایپر در بعضی از موضوعات عادی موجود در محیط طبیعی صادق است که در واژه‌های زبانی به‌ظهور می‌رسند. مثل این‌که در بعضی از زبان‌ها بین انواع برف فرق می‌گذارند، زبان به وسیله لغت و واژه‌های جداگانه که وضع کرده به سخن‌گویانش قدرت می‌دهد که برف‌ها را مختلف و متمایز ببیند و برعکس کسی که زبانش لغت متمایز ندارد این تمایزات را نمی‌بیند. یکی از موارد دیگر اثبات‌کننده این فرضیه محیط اجتماعی است که در زبان ظهور می‌کند، مثل این‌که اصطلاحات خانوادگی و تمیز اصطلاحات مشخص و مربوط به این روابط نشان از اهمیت وجود این روابط و برعکس است. و علاوه بر آن زبان نشان‌دهنده ساخت جامعه می‌باشد (همان: ۲۶-۲۷).

## زبان و جامعه و زمان

تا به حال بحث بر سر رابطه زبان و جامعه در یک بعد تحلیلی و بدون زمان بود ولی این رابطه در یک بعد زمانی نیز قابل بحث و بررسی است. یعنی میزان و چگونگی تغییرات زبانی و تغییرات اجتماعی دارای یک رابطه مستقیم با یکدیگر است. همان‌طوری که جامعه در زبان تجلی می‌یابد، تغییرات اجتماعی نیز سبب تغییراتی در زبان می‌شود که مناسب با همان تغییرات است و این را می‌توان در روسیه دید که طی تغییرات اجتماعی از سال ۱۸۶۰، تغییرات زیادی را در زبان روسی به وجود آورده است. اولی آزادسازی سرب‌ها در سال ۱۸۶۱، سپس جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴، انقلاب کبیر ۱۹۱۷، تجمع‌سازی کشاورزی و سپس جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ سبب شده اصطلاحات خانوادگی تغییر کند و قرائن معنوی جمله معنای یک کلمه را دهد بدون آن‌که وجود یک واژه آن معنا را برساند. و علت آن یکی نبودن آن ارتباط قبلی و دیگر آن است که در روسیه خانواده بزرگ تبدیل به خانواده کوچک هسته‌ای شده است (همان: ۲۶-۲۸). اولین جایی که تغییرات زبانی در آن به وجود می‌آید خانواده به‌عنوان کوچک‌ترین واحد اجتماعی است که بنیان یک جامعه را تشکیل می‌دهد. پس زبان با اصطلاحات خانواده و خویشاوندی یک ارتباطات تنگاتنگ دارد که براساس آن شناخت اجتماعی را شکل می‌دهد. «همچنین اصطلاحات خویشاوندی ممکن است علاوه بر موارد خاص بر ساخت جامعه دلالت کند، مثل این‌که در انگلیسی طریقه عادی آن است که شخص را با ضمیر مطلق مثل *person* مشخص کنند بدون آن‌که جنسیت شخص را روشن کنند. در بعضی از جوامع ممکن است ضمیر مؤنث تنها به کار رود و یا ضمیر مذکر تنها که اگر جایی ضمیر مذکر تنها به کار رود این نشان از جامعه مردسالار دارد» (همان: ۲۹). زبان نه فقط با جهان‌بینی بلکه با نظام اخلاقی یک جامعه ارتباط دارد:

«زبان علاوه بر آن‌که نشان‌دهنده ساخت اجتماعی و ساخت محیطی و طبیعی است، نشان از ارزش‌هایی دارد که در آن شکل گرفته‌اند مثل تابوها که حق به کار بردن آن‌ها را در زبان نذارند (همان: ۲۹). چگونگی و مکانیسم تأثیر زبان در جامعه با تمامی ابعاد آن نیز امری بس مهم و خطیر است که بررسی آن نیز از دید دانشمندان علوم اجتماعی دور نمانده است. اولین قدم برای این امر نام نهادن بر محیط اطراف خود است که مسبوق به یک مفهوم درباره محیط است. اولین قدم را در این جا تسلط بر طبیعت شکل می‌دهد. و سپس بر اثر تفکر درباره مفاهیم مستور در اسامی و نام‌ها فناوری به وجود می‌آید، چون فناوری نیز یک نظام نشانه‌ای از اسامی و نام‌ها است، مثل فرمول‌ها و ابزارشان که با انتزاعی‌تر شدن مفاهیم به دانش ابزارسازی دست می‌یابند. دادن اسم به چیزهایی که در اطراف انسان وجود داشت سبب شد که بر آن‌ها مسلط شود زیرا

دادن نامی به یک موجود به نحوی تسلط بر آن است. دادن نامی به یک چیز ناشناخته خود آغاز درک معنای آن است. دادن نامی به یک ترس در واقع کاهش دادن وحشت آن است. نیروی واژه‌ها می‌بایستی یکی از نخستین مواهبی بوده باشد که به انسان ارزانی شده است. پیدایش آن مطمئناً اندکی پس از آن صورت گرفت که انسان آغاز به ساختن ابزارهای مبتنی بر یک انگاره ویژه کرد. یک ابزار و واژه از دیدگاهی بسیار مهم و در واقع شباهت بسیار زیادی به یکدیگر پیدا می‌کنند، هرچند یکی از آن‌ها یک چیز یا یک شی می‌باشد که می‌شود آن را دید و لمس کرد و دیگری یک صداست اما هر دو شکل خارجی یا بیان و بیرونی اندیشه‌هاست؛ یعنی آن‌ها نمادهای اندیشه‌ها هستند. مغزی که می‌تواند مجسم کند یک ابزار چه شکلی باید داشته باشد و می‌تواند دست‌ها را در بازسازی و تقلید از آن تصویر هدایت کند مطمئناً این توانایی را نیز دارد که به آن تصویر نامی بدهد و درست به همان‌گونه که تکامل دست به تکامل مغز یاری می‌رساند، یعنی هر اندازه مهارت دست بیشتر می‌شد مغزی که در پس آن بود بیشتر تکامل می‌یافت. واژه و کلام نیز به مغز یاری می‌رساند، ما عمدتاً به یاری واژه‌ها یا برخی نمادهای دیگرست که می‌اندیشیم.

موسیقی دانان بی‌گمان به هنگام تصنیف آثار خود به زبان نت‌های موسیقی می‌اندیشند و ریاضی دانان مسائل را به یاری تندنویس<sup>۱</sup> نمادهای حرفه خود حل می‌کنند.

هر اندازه که شمار واژه‌هایی که داریم افزونی یابد اندیشه‌هایمان دقیق‌تر و ادراکی‌تر می‌شود. دلیل دیگر این‌که چرا واژه‌ها با ابزارسازی همراهی و ملازمه داشته‌اند همان مسئله انتقال رموز ابزارسازی به نسل‌های بعدی است. انسان به هر حال می‌خواهد فرزندانش را در دانش تازه خود سهیم کند و در تنازع بقای ایشان در تلاششان برای باقی ماندن تا آن‌جا که می‌تواند آن‌ها را تقویت کند» (یاولایوس، اولیو، ۱۳۵۷: ۱۴۹ - ۱۵۰). فرق حیوان و انسان نیز از میزان انتزاع در زبان شروع می‌شود، یعنی زبان حیوان زبانی حسی و تا حدی انتزاعی است ولی انتزاع در زبان انسانی نهایی ندارد به همین ترتیب هر روز بر پیچیدگی تفکر انسانی افزوده می‌شود. مفاهیم ساده در زبان ساده می‌گنجد، مفاهیم پیچیده در زبان پیچیده و مفاهیم مجرد در زبان‌های مجردنما، و این فرق بین زبان حیوانات و انسان‌ها است (همان: ۱۵۴).

### زبان و تمایز اجتماعی

اقوام و گروه‌ها نیز براساس شیوه زندگی و در قالب زبان مفاهیم را طبقه‌بندی می‌کنند تا بتوانند براساس آن تفکر و نیازهای روزمره خود را برطرف کنند و از همین جاست که علم بومی به کمک زبان زاینده می‌شود.

«در میان همه اقوام، گرایشی دیده می‌شود که در زبان بر آن‌چه که در زندگی‌شان بیشتر اهمیت دارد، تأکید خاصی کنند. هر گروه به گونه‌ای متفاوت با زندگی برخورد می‌کنند، هرکدام اشیا و اندیشه‌ها را با ترتیبی که اندکی متفاوت است با تأکیدی که شدت آن‌ها اندکی تفاوت دارد طبقه‌بندی می‌کنند. از این نظر زبان علاوه بر جادو نوعی علم است»<sup>۱</sup> (همان: ۱۵۶).

مکانیسم تفاوت شناختی و معرفتی اقوام نیز در قالب زبان تجلی پیدا می‌کند که چگونگی چینش جمله‌ها (قواعد نحوی و صرفی) در آن نقش بازی می‌کند. به عبارت دیگر، زبان جهانی پدیدارهای مختلفی ایجاد می‌کند و سپس براساس آن دانش‌های متفاوتی شکل می‌گیرد.

«البته واژه‌ها به تنهایی تمام زبان را تشکیل نمی‌دهند آن‌ها را بایستی در قالب عبارتی همانند مهره به رشته کشید تا معنایی را برسانند. هر عبارت و هر جمله معمولاً نوعی عمل را توصیف می‌کند البته برخی زبان‌ها مانند لاتین می‌خواهد این را که چه کسی چه کاری را با چه کسی می‌کند با روشنی و وضوح مضاعفی بیان کند و بنابراین پسوندهای ویژه‌ای به فاعل و مفعول می‌افزایند که دقیقاً نشان دهند که آن‌ها چه هستند. این‌ها همه می‌توانند در جمله با هم درآمیزند و معنای جمله باز هم روشن و واضح باقی خواهد ماند» (همان: ۱۵۷).

## زبان و تاریخ

با آن‌چه بیان شد، ارتباط زبان با تاریخ روشن می‌شود چون زبان حامل و بیانگر تاریخ است. می‌توان از بررسی زبان (واژه‌شناسی، دستور و معناشناسی) به تاریخ فرهنگی<sup>۲</sup> و تاریخ فرهنگ<sup>۳</sup> یک قوم و ملت نزدیک شد. و تاریخ نیز یعنی ترسیم تحولات یک قوم یا یک ملت در طول زمان که زبان وسیله‌ای مناسب برای آن است.

«تفاوت میان زبان‌ها به چه زمانی برمی‌گردد و این‌که چرا این زبان‌ها از هم جدا شده‌اند مورد توجه قرار دارد، پس واژه‌ها تاریخ‌نما نیز هستند. با بررسی این‌که واژه‌ها چگونه دگرگون می‌شوند می‌توان تاریخ را بررسی کرد چراکه واژه‌ها نیز همچون چیزهای دیگر در زندگی تغییر می‌کنند حتی انگاره کاربرد آن‌ها در زبان نیز دگرگون می‌شود، مثل زبان انگلیسی که با گذشت زمان ساده و تراشیده شد و بسیاری از جنبه‌های دست و پاگیرش را از دست داد.

چرا زبان‌ها دگرگون می‌شوند؟ شاید بهتر بود می‌پرسیدیم چگونه آمادگی بیرونی مردمان برای پذیرفتن تأثیرات بیرونی بسیار زیاد است؟ مردم همواره به دنبال چیزهای نو هستند و این

۱. زبان برای افراد به کار برنده آن در مفهوم عام یک علم است که بایستی آن را یاد بگیرند، مثل جادو چون ضرورت اجتماعی دارد.

2. cultural history

3. history of culture

در زبان منعکس می‌شود و گاهی این تأثیرات تازه همراه با خشونت از طریق جنگ و غلبه ظاهر می‌شود.

گاهی نیز پخش شدن واژه‌ها به شیوه ملایم‌تری انجام می‌شود که برای آشنایی با اندیشه‌های نو و واژه‌هایی که آن‌ها را همراهی می‌کنند به کار می‌رود» (همان: ۱۵۶).

پس ممکن است هرگونه تغییر در زبان در جامعه نیز تغییر ایجاد کند و هر تغییری در جامعه نیز سبب تغییر در زبان شود. پس می‌توان میزان تغییرات یک جامعه را با توجه به زبان سنجید. زبان نه فقط یک شاخص خوب برای تغییرات اجتماعی است بلکه یک علت مهم برای آن است که زبان‌شناسی نیز بر آن صحنه می‌گذارد.

«زبان یک عامل تعیین‌کننده در هر دو مورد و بسیار مهم در انقلاب فرهنگی و اجتماعی است. اول این‌که ریشه زبان با یک جامعه همراه و انطباق یافته تا جایی که نظام ارتباط زبانی یک پیش‌نیاز ضروری برای وجود گروه‌های انسانی است. و دوم این‌که، زبان نوشتاری ممکن است همانند سرچشمه‌ای برای انتقال پیام از جوامع ابتدایی و قدیم‌تر به جوامع جدیدتر و میانی‌تر باشد و به کار آید» (Giglioli, 1972: 309).

## زبان و توسعه

هرچه زبان یک جامعه دارای رشد بیشتر باشد و بتواند مفاهیم بیشتری را در خود جای دهد، آن جامعه رشد بیشتری خواهد داشت، پس شاید بتوان ادعا کرد که بازسازی، نوسازی و رشد یک جامعه تابع سیاست‌گذاری زبانی آن می‌باشد.

«در یک تحلیل نهایی اهمیت نظام‌های نمادین در چگونگی آن‌ها نیست بلکه در این است که به نوع انسانی امکان داده‌اند تا به آنچه امروز هست برسد. با آن‌که ما همه در خانواده انسانی به دنیا آمده‌ایم اما تنها از طریق کاربرد نمادها است که واقعاً انسان می‌شویم و بدون نمادها ما قادر نیستیم کیفیت‌های منحصر به فردی را که خاص بشریت است توسعه دهیم. نمادها در حقیقت چیزی بیشتر و مهم‌تر از یک وسیله ارتباطی محسوب می‌شوند. آن‌ها ابزارهای عمده‌ای هستند که به وسیله آن‌ها فکر می‌کنیم، نقشه می‌کشیم، در رؤیا فرو می‌رویم، از نو به یاد می‌آوریم، می‌آفرینیم، می‌سازیم، محاسبه می‌کنیم، حدس و گمان می‌زنیم و نظام‌های اخلاقی را پدید می‌آوریم. به نظر همبولت: «بدون کلام دنیایی وجود نخواهد داشت.» و این واقعیتی انکارناپذیر است که دنیای انسانی و دنیای جوامع انسانی بدون کلمات وجود خارجی نداشت. بدون نمادها مشخص‌ترین خصیصه جوامع انسانی یعنی فرهنگ تحقق نمی‌یافت. در واقع به وسیله نمادها بوده است که جوامع انسانی میراث فرهنگی نیرومندی به وجود آورده و



آن را بر میراث ژنتیکی خود افزوده است» (لنسکی، ۱۳۶۹: ۲۷-۲۸). تطابق و عدم تطابق زبان با تغییرات اجتماعی و توسعه سبب رشد و یا عدم رشد اجتماعی خواهد شد. زبان‌هایی در جهان توان رویارویی با تغییرات جهانی را دارند که قابلیت تحلیل و ترکیب هم‌زمان داشته باشند. این یک نوع آمادگی بالقوه و بالفعل زبانی و اجتماعی را می‌طلبد که برای رسیدن به این آمادگی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی زبانی و اجتماعی سخت‌مورد نیاز و محور رسیدن به وحدت درونی یک زبان و سپس وحدت بیرونی آن است.

زبان‌ها دگرگون می‌شوند، کلمات به آن‌ها اضافه می‌شود و کلماتی از آن‌ها می‌افتد و تلفظ‌ها تغییر می‌کنند و دستور زبان‌ها تغییر و اصلاح می‌شوند و این به چند دلیل است چراکه اندیشه‌های جدید پیدا می‌شوند، اختراعات جدید ظاهر می‌شوند و موقعیت‌های جدید پدیدار می‌شوند. در کشورهای جهان سوم این پدیده با قرض گرفتن از زبان‌های دیگر شروع می‌شود و در کشورهای پیشرفته با شروع اختراعات جدید و پیدایش مفاهیم جدید که در آن‌ها از کلمات جدید و یا کاربرد جدید کلمات قدیمی و یا ترکیبی از کلمات مشابه برای نامیدن پدیده‌های جدید استفاده می‌شود. همراه با رشد تکنولوژی نیاز برای تولید اصطلاحات جدید فزونی گرفت، مثل *feed back*، *program* و *computer* که جدید هستند و تا چندی قبل معنای آن‌ها فهمیده نمی‌شد. نسل جوان در ایجاد کلمات جدید و کاربرد جدید کلمات قدیمی بسیار مؤثر هستند و در هر نسلی سخن گفتن خاص آن نسل وجود دارد. آن‌ها نه فقط کلمات جدید را اختراع می‌کنند بلکه جملات جدید نیز اختراع می‌کنند *it is tell like it is*.

این قدرت کشورهای انگلیسی‌زبان سبب شده که بیشترین قرض‌ها از زبان انگلیسی گرفته شود، مثل کاربرد واژه *okey* در بسیاری از زبان‌ها.

بنیاد توسعه‌های اجتماعی موفق تفاهم ملی است که یک بنیاد زبانی دارد. پس نگاه زبانی به توسعه بنیادی نظری برای آن محسوب می‌شود. «کارکرد زبانی وحدت زبانی یک عامل وحدت است حال چه در گروه‌های اجتماعی باشد و چه در یک کشور. این وحدت زبانی سبب می‌شود که همه در غم و شادی و افتخارات یک کشور سهیم شوند و احساسات مربوط به آن به همه افراد منتقل شود که در ادبیات و فولکلور منعکس می‌شود» (Cover: 235-339).

ایجاد زبان بومی تخصصی<sup>۱</sup> یکی از مهم‌ترین ارکان توسعه جامع و پایدار است، پس برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری زبانی در این مورد نیز بایستی سخت‌مورد توجه قرار گیرد.

۱. یعنی زبان‌های تخصصی که در علوم تخصصی به کار می‌روند دارای معادل بومی خود جامعه بشوند تا جامعه بتواند با آن تفهم و تفهیم کند.

«انسان‌های متخصص و یا کسانی که دارای یک شغل مشخص هستند احتیاج به داشتن اصطلاحات تخصصی دارند. آن‌ها ممکن است لغت‌های جدیدی اختراع کنند که بیشتر مردم همین زبان از آن سر در نمی‌آورند و یا لغت‌های مشابه را در یک راه دیگر به کار می‌گیرند. تمام رشته‌های علوم معمولاً در واژه‌های تخصصی خود بسیار رشد کرده‌اند و کسانی که می‌بایستی این رشته خاص را مطالعه کنند درمی‌یابند که بایستی به میزان زیادی لغت‌های تخصصی را یاد بگیرند و معانی جدیدی برای کلماتی که قبلاً می‌دانستند بشناسند. بعضی از لغات تخصصی هست که کاربرد آن‌ها بین‌المللی شده و در زبان‌های مختلف آن‌ها را ولو با تلفظ‌های مختلف به کار می‌برند و این نشان از بین‌المللی شدن هر علمی دارد و گروه‌های دیگر نیز لغت‌های خاص به خود دارند (همان: ۳۴۰).

### زبان و ادبیات و تغییر

هر زمانی که از زبان سخن گفته می‌شود اغلب ادبیات به فراموشی سپرده می‌شود. ولی در باب تغییر و توسعه که یک امر انضمامی است زبان و ادبیات بایستی توأم با هم دیده شوند چون معانی هدایت‌گر زبان در قالب ادبیات تجلی پیدا می‌کند، پس سیاست‌گذاری زبانی به سیاست‌گذاری ادبیاتی در جهت توسعه کشیده می‌شود.

«ادبیات نیز در دوران رنسانس پیش رفت، روح تازه‌ای که در همه جا به حرکت در آمده بود در زبان‌های جوان اروپایی هم اثر عمیق و نیرومندی داشت، این زبان‌ها از مدت‌ها پیش وجود داشتند و دیدیم که ایتالیا شاعران بزرگی پرورانده بود. در انگلستان هم چاوسر وجود داشت، اما تا آن وقت هنوز زبان اهل علم و کلیسا بود که بر سراسر اروپا و بر زبان‌های دیگر سایه افکن بود. زبان‌های دیگر زبان‌های عامیانه و زبان‌های بومی نامیده می‌شد. ایتالیایی نخستین زبانی بود که جان تازه گرفت، بعد زبان‌های فرانسوی، انگلیسی و اسپانیایی و آخر از همه زبان آلمانی رونق گرفتند. در فرانسه عده‌ای از نویسندگان جوان در قرن شانزدهم تصمیم گرفتند که آثارشان را به زبان خودشان بنویسند و نه به زبان لاتینی و بکشند که زبان به اصطلاح عامیانه خود را به کمالی برسانند که وسیله مناسبی برای بیان بهترین آثار ادبی شود. بدین ترتیب زبان‌های اروپایی تکامل یافتند و غنی‌تر شدند و نیرو گرفتند تا به صورت زبان‌های عالی و کامل امروزی درآمدند (۲۰) (نهر، ۱۳۷۵، ج ۱: ۵۵۱).

نتیجه آن‌که زبان یک موجود انتزاعی نیست بلکه یک وجود عینی در سطح یک جامعه یا یک قوم و یا یک ملت است. پس مطالعه زبان یک مطالعه جامع با توجه به تمامی شئون و امور یک جامعه است که به دیگر رشته‌های علمی کشانده می‌شود و انسان‌شناسی و مردم‌شناسی نیز

با توجه به فرهنگ و تغییرات مربوط به آن به مطالعه زبان می‌پردازند. نقش زبان فارسی در ایران به‌عنوان یک کشور دارای فرهنگ تاریخی و ادبیات سترگ و تغییرات عظیم و کلان فرهنگی و معرفتی، بایستی مورد توجه مردم‌شناسی واقع شود.

زبان هیچ‌گاه به‌خاطر زبان به‌وجود نیامده است و هرگز در حال سکون نمی‌توان آن را زنده تلقی کرد. زبان یک نیاز اجتماعی است که بشر آن را در حرکت خود طی زمان و مکان به‌خاطر دستیابی به بهزیستی و جامعیت خود پدید آورده است. در هر جامعه‌ای زبان بیانگر هویت ملی آن جامعه می‌شود. هرگاه ارزش‌های جامعه اعم از مادی و معنوی گسترش یابد، دامنه زبان نیز همگام با آن توسعه می‌یابد. چگونه جامعه‌ای می‌تواند صاحب مفاهیم و ارزش‌های معنوی باشد که برای آن واژه‌ای ندارد. هرگونه دستاورد مادی و معنوی فقط زمانی قابل تصور و فهم است که واژه‌ای بیانگر آن باشد. جدایی زبان و اندیشه را کسانی می‌توانند متصور شوند که به جای تلقی ادبیات به‌عنوان پدیده زنده و پویا و نیز تحلیل منطقی پدیده‌ها، عمری به تذکره‌نویسی پرداخته‌اند و به جای چشم دوختن به آینده فقط گذشته را می‌بینند، غافل از آن‌که زبان نه سنگ‌ارادای است که با دید زمین‌شناختی به آن نگریسته شود و نه شی تاریخی که با دید باستان‌شناسی بدان نظر کرد.

از سوی دیگر، اندیشه‌ها و ارزش‌های معنوی نیز هیچ‌گاه به حالت ایستا باقی نمی‌ماند و پدید آمدن و گسترش شعب گوناگون علوم و فنون زبان لازم برای تبیین آن‌ها را دچار دگرگونی می‌سازد. در غرب برای هرگونه اختراع و دستاوردهای علمی نو که پدید می‌آید واژه‌ای را که غالباً ریشه یونانی یا لاتین دارد بزمی‌گزینند. متأسفانه در ایران آسوده‌گزینی نه تنها میان فرهیختگان حتی کسانی که بیش از همه از نوآوری شکوه می‌کنند و خود را پژوهنده و متخصص می‌دانند، جریان دارد. نسل جوان به‌راحتی تحول و نوآوری را پذیرا می‌شود و به تدریج واژه‌های جدید با اقبال مردم روبه‌رو شده و چه‌بسا واژه‌ای نیز مردود شود.

علاوه بر واژه‌گزینی شیوه نگارش نیز نمی‌تواند در تمامی اعصار یکسان و ثابت بماند. هر عصر تاریخی به‌علت دگرگونی‌هایی که در آن صورت گرفته ناگزیر است مناسبات درونی را از طریق قالبی جدید که با آن هم‌سازی دارد بیان کند. انسان جهان امروز تحلیلی می‌اندیشد و بدیهی است که بتواند توضیحی سخن بگوید تا بتواند به تبیین پیوندها و مناسبات پیچیده جهان بپردازد (شیروانلو: ۱۳۵۶، ۶-۷).

غرض از بیان این عبارات این بود که اولاً به‌طور دقیق مدلی را که انسان‌ها بر مبنای آن از زبان طبیعی به زبان انتزاعی رسیده‌اند و هنوز در این مسیر با شدت و قدرت متفاوت نسبت به رشد کشورها و ملت‌ها حرکت می‌کند اثبات شود، ثانیاً رابطه انسان، جامعه و زبان روشن شود.

نتایجی که می‌توان به‌طور خلاصه از این مباحث گرفت، عبارتند از:

۱. بررسی نظام‌مند و ساختاری زبان فارسی در سطح جامعه ایرانی ضروری است.
۲. زبان صرفاً یک وسیله ارتباط نیست بلکه منعکس‌کننده اطلاعات بسیار مهم دیگری مثل ساختار جامعه، نحوه نگرش بر طبیعت و جهان، ساختار ارزش یک جامعه، یا ساختار سیاسی، خانوادگی، اقتصادی و کلیه ساختارهای نهادی یک جامعه است و بایستی به‌طور دقیق در این مورد بحث شود که ساختارهایی که امروز زبان‌های گفتاری و نوشتاری را در سطح جامعه ترسیم و یا حتی برقرار می‌کنند با توسعه سرسازش دارند یا خیر.
- آیا واژه‌هایی که درباره دنیا، زنان به‌عنوان نیمی از جامعه انسانی ما، آزادی، تحمل، مسائل اجتماعی و سیاسی و... به‌کار می‌رود و نشان‌دهنده ساختار فکری و ساختار اجتماعی ماست، سرسازگاری با این توسعه به زبان امروز دارد؟ امروزه وظیفه مردم‌شناسان به‌طور خاص و جامعه‌شناسان به‌طور عام، بررسی ساختاری این واژه‌ها، ارتباط این واژه‌ها با یکدیگر در زبان و خود واژه است. آیا این نوع تفکر در میان واژه‌ها به‌طور رسیده و روابط بین این واژه‌ها با توسعه هم‌گونی دارد یا خیر؟ به این معنا که زبان چه در سطح نحوی و چه در سطح صرفی به‌گونه مفهومی با توسعه سازگاری دارد یا خیر؟ که این خود جای در بررسی‌های تاریخی درباره متون ادبی امروز دارد همچون فولکلورهای مختلفی که در سطح یک جامعه وجود دارند، همه و همه بایستی بررسی و نسبت آن‌ها با فرهنگ توسعه امروزی سنجیده شود.
۳. زبان وسیله کنترل بر طبیعت، ذهن خود و واقعیات و حقایق موجود در این دو حوزه است، یعنی انسان به‌صرف نام دادن به این موضوعات طبیعی و انتزاعی در جامعه خود زمینه تسلط فکری بر هر دو نوع موضوع را فراهم می‌آورد. که این نیز بایستی الگویی برای توسعه زبانی باشد تا بتوانیم به توسعه برسیم. تا زبان این نوع گسترش واژگانی را در دل خود نداشته باشد تسلط بر این موضوعات میسر نخواهد بود. و توسعه که براساس شناخت مفاهیم جدید طبیعی (انضمامی) و انتزاعی استوار است به‌وجود نخواهد آمد.
۴. پیچیدگی یک جامعه و مفاهیم موجود در آن با پیچیدگی و گستردگی یک زبان رابطه مستقیم دارد. حد پیچیدگی و سادگی زبان در جامعه ما نیز باید مشخص شود.
۵. ساخت جملات ما چطور مفاهیم را می‌رسانند: روشن و دقیق و یا مبهم و غیر دقیق.
۶. زبان ما و وجود بالفعل او در جامعه چطور فکر و اندیشه‌ای را در این محیط اجتماعی

رواج می‌دهد: تفکر روزمره، یا تفکر منسجم و جهت‌گرا، تفکر اشرافی و یا تفکر واقعیت‌گرای پرکار و... که هم در سطح واژگان تحقق می‌یابد و هم در سطح ساخت و بافت جمله.

۷. ما بایستی برای رشد زبان و در نتیجه توسعه کشور، بر روی نسل جوان برای کاربرد گسترده و صحیح زبان سرمایه‌گذاری و تمرکز کنیم چراکه نسل جوان نوگرا است و در زبان نیز چیزهای نو می‌خواهد. حال اگر ما نتوانیم این نوگرایی در زبان را از درون خود زبان به او ارایه دهیم، بدون هیچ مشکلی او نوگرایی را در زبان بیگانه خواهد جست و سبب خواهد شد اولاً این کلمه و واژگان زبان بیگانه دوباره در زبان وارد شود و انسجام زبانی را از بین ببرد و ثانیاً این جوان دچار تعارضات ادبی و فرهنگی شود که امروزه چنین وضعیتی گریبان‌گیر نسل تحصیل‌کرده دانشگاهی ما است.

۸. کارکرد زبانی دیگر، وحدت یک کشور است. همان‌گونه که بیان شد زبان در تمامی ساخت‌های یک جامعه دخالت دارد و می‌تواند عامل وحدت‌بخش کل یک جامعه باشد. پس هرچه وحدت زبانی بیشتر شود، وحدت یک کشور و ملت و ساخت و بافت جامعه بیشتر می‌شود و وحدت و تفاهم یک ملت به‌عنوان مقدمه توسعه یک کشور فراهم می‌شود.

۹. رابطه زبان با ادبیات از دید مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان کشور ما نیز مغفول مانده، حال آن‌که آخرین مرحله مقدماتی توسعه زبانی یک کشور توسعه ادبیات آن کشور است. ادبیات عامیانه زبان عامیانه می‌طلبد، ادبیات عرفانی و تصوفی زبان تصوفی می‌خواهد و ادبیات عالمانه و متعمقانه و متفکرانه زبان متفکرانه و متعمقانه می‌طلبد. این نیز قابل توجه است که ادبیات ما کمتر جنبه علمی، فکری و عقلی داشته و بیشتر جنبه عامیانه، صوفیانه و یا عارفانه داشته است. و چون فضای علمی، فکری و عقلی در سطح جامعه ما چه در طول تاریخ و چه زمان حال کمتر بوده این زبان کمتر رنگ علمی به خود گرفته و امروزه در برابر اصطلاحات علمی بیگانه کاملاً تسلیم شده است. در سراسر کتب علمی ما لغات بیگانه موج می‌زند که اثرات آن خود بحث جداگانه‌ای می‌طلبد.

### نتیجه‌گیری

آن‌چه می‌بایستی به‌عنوان اولین موضوع در مردم‌شناسی و دیگر رشته‌های علوم اجتماعی در کشور ما در نظر گرفت، توجه به این امر است که ایران به‌عنوان یک کشور جهان

سومی دست‌کاری شده و دچار ناهماهنگی عناصری و بافتی در سطح ساختار کلی جامعه و نهادهای آن است. این امر در طی تاریخ استعمار و استثمار کشور صورت پذیرفته و بررسی تاریخی در زمینه کلیه نهادهای اجتماعی و به‌خصوص زبان به‌عنوان یک رکن اساسی در جامعه را می‌طلبد.

زبان ما در طی تاریخ گذشته ما بارها دست‌کاری شده و به صورت‌های مختلفی درآمده است. حمله مسلمانان به ایران و حاکمیت مسلمانان عرب بر این کشور طی قرون چند سبب شده بود که زبان بعضی از نقاط ایران عربی و بعضی مخلوط به عربی و فارسی شود تا آن‌که فردوسی سعی در بازسازی زبان فارسی در قرون بعدی کرد تا بتواند هویت این زبان را حفظ کند. فردوسی واقعیات تغییر یافته زبان فارسی در اثر برخورد با زبان عربی را پذیرفته و براساس همان واقعیات دست به بازسازی زبان فارسی زد که این دریافتی واقع‌گرایانه بوده است.

در دوره‌های بعدی نیز که مورد حمله مغول و ترک‌ها واقع شدیم و باز مجموعه‌ای از این کلمات وارد شد، ولی چون این اقوام پشتوانه فرهنگی چندانی نداشتند، نتوانستند کاملاً از نظر زبانی حاکم شوند بلکه از نظر زبانی مغلوب ما شدند. اما با ظهور تمدن غرب و ریزش آثار تمدنی غرب به کشور ما تغییرات زبانی دوباره شروع شد. ابعاد تمدنی غرب از عالم معنا تا عالم ماده وسعت داشت و همه دارای فکر و سخن بود. پس می‌بایستی از آن مطلع می‌شدیم و احیاناً بهره‌برداری می‌کردیم، پس شروع به یاد گرفتن واژگان و زبان آن‌ها کردیم و چون معادل‌های مناسب در زبان فارسی نداشتیم، خود زبان فارسی پر شد از این واژه‌های روسی، انگلیسی، فرانسوی، ترکی، مغولی و عربی.

ولی در طی چند دهه قبل نهضت هویت‌یابی زبان فارسی آغاز شد که با همگانی شدن وسایل ارتباط جمعی نیز حالت عام گرفته و توانسته است این لغات غیر فارسی را تا حد زیادی مهجور و لغات فارسی را بر سر کار آورد.

امروزه بر سر دو راه متضاد واقع شده‌ایم و تا این تضاد را حل نکنیم از توسعه و پیشرفت باز خواهیم ماند. اول این‌که ما سعی در جذب آثار و میراث تمدن غرب داریم و دوم زبانی می‌خواهیم که بدون تأثیرپذیری از زبان‌های غربی، این آثار و میراث را در خود جای دهد. از آنجایی که زبان هنوز طاققت بالفعل این جذب را ندارد و چون ما ناچار از پذیرش آثار و میراث تمدن غرب هستیم، پس بایستی با اصطلاحات و زبان آن‌ها این میراث را وارد کنیم که تا به حال نیز شاهد این مسئله بوده‌ایم و کتب علمی و فکری ما پر از این اصطلاحات علمی و فرهنگی می‌باشد.

اولین و بدیهی‌ترین نتیجه این‌که ما زبانی دست‌کاری شده در باب علم داریم که نه تنها سبب رشد علمی نخواهد شد بلکه باعث خشکیده شدن علم در این کشور می‌شود. چون عناصر ارتباطی و بافت ارتباطی این زبان دچار از هم گسستگی شده و در نتیجه نمی‌تواند یک فکر منسجم در این ابواب علمی به وجود آورد. پس نخواهد توانست نوآوری علمی را پیش آورد و این به خوبی قابل بررسی و تعمق است.

بعضی از نظریه پردازان گفته‌اند که اشکالی ندارد ما واژگان بیگانه را گرفته و در ساختمان دستوری خود هضم کنیم ولی اشکال در این جاست که این واژگان از ریشه بریده شده یعنی یک شکل اشتقاقی خاص را برمی‌داریم که نه از ریشه آن‌ها آگاهی داریم و نه از معنای اصیل‌شان. پس لغت خشک و بی‌ارتباط با واژگان دیگر سبب می‌شود که اولاً نوزایی این لغت در زبان ما از بین برود و ثانیاً ما ریشه معنایی آن را ندانیم و در نتیجه به عمق سخن به خصوص در باب علوم انسانی و فلسفه پی نبریم و نتوانیم مطالب را درست درک کنیم که همه باعث خشکیدگی اساسی زبانی و ادبیاتی در باب این علوم خواهد شد. پس بایستی ما به دنبال کلماتی باشیم که بتواند انسجام درونی واژگان و ساختار جملات زبان فارسی را حفظ و شکوفایی و نوزایی زبان را از بین نبرد.

پس چاره چیست؟

### پیشنهادات

این‌که ما بایستی اول به زبان و ادبیات خود رونقی خاص ببخشیم که این با استفاده از سابقه تاریخی زبان و یک کار انسجام یافته در تمامی لغات مهجور و اصیل زبان که در ادبیات تاریخی متجلی است انجام می‌شود.

با یک بسیج همگانی سعی شود به روحیه وحدت‌گرای ملی دست یافت تا همه دانشمندان و فرهیختگان این مردم در هر رشته تخصصی و فکری خود به ابداع لغات متناسب بپردازند و حتی این ابداعات را به جامعه نیز ارائه کنند تا مورد توجه و نقد واقع شود. آن‌گاه در مرحله آخر بهترین آن‌ها توسط فرهنگستان زبان بررسی و تصویب می‌شود اما اگر در ابتدا فرهنگستان بخواهد وارد شود، کار به جایی نخواهد رسید، چون حرکت بدون نظر جامعه خواهد بود مثل کلمه پایانه. چنان‌که تا به حال تاریخ زبان و تجددطلبی زبانی ما شاهد بر این ابتکارات شخصی بوده است. حتی در کشورهای اروپایی مثل فرانسه با آن‌همه ادبیات قوی نیز همین‌طور است. سوم آن‌که ما بایستی به جای تدریس مکالمه زبان‌های خارجی در سطح همگانی سعی در

تدریس و به‌وجود آوردن زبان ترجمه‌ای<sup>۱</sup> داشته باشیم که امروزه متأسفانه در سطح آموزش کل کشور زبان خارجی براساس زبان عمومی و زبان مکالمه‌ای ما تدریس می‌شود. حتی در دوره تخصصی دانشگاه‌ها مثل زبان‌های پیش‌دانشگاهی در تمامی مؤسسات آموزشی خصوصی و دولتی نیز زبان مکالمه‌ای تدریس می‌شود که فقط منتقل‌کننده ادبیات عمومی و سطحی غرب به کشور ماست و یادگیرندگان فقط قادر به خواندن کتب داستانی یا دیدن فیلم سینمایی هستند، آن‌هم در سطح پایین و نه رمان‌های اصلی. حتی در دانشگاه در رشته ترجمه نیز مکالمه آموخته می‌شود به طوری که از خواندن کتب عمومی علمی ابتدایی غرب ناتوانند، ترجمه‌های این گروه گواه خوبی بر این مدعاست.

اول ما بایستی کلیه زبان‌های ملل متمدن در چهار گوشه دنیا را در کشورمان بیاموزیم نه فقط یک زبان به نام انگلیسی چون می‌بایستی کاملاً از تمامی فرهنگ‌ها و بافت‌های فکری شرق و غرب متمدن بهره‌مند شویم، دوم باید از تجربه‌های بین‌زبانی بهره‌مند شویم تا بتوانیم زبان خود را رشد دهیم و سوم آن‌که تنها با یادگیری زبان انگلیسی بلوکه می‌شویم و فقط قابلیت استفاده علمی، فرهنگی و تکنولوژیکی از کشورهای انگلیسی زبان داریم که ضررهای فرهنگی، علمی، تکنولوژیکی، سیاسی، اقتصادی و... آن در طی تاریخ و امروز قابل مشاهده است.

بالآخره چهارم آن‌که بایستی فرهنگ عمومی را در مقابل زبان‌های خارجی مقاوم و آن‌چنان جو و روح عمومی مردم را بر مقاومت در باب ادبیات و زبان بیگانگان قوی کرد که کوچک‌ترین دیگرگرایی زبانی مورد حمله و هجوم افکار عمومی و مردم واقع شود، این رسالت بر عهده وسایل ارتباط جمعی ماست که متأسفانه خود از به‌کاربرندگان اصلی واژه‌های خارجی در اطلاعیه‌های تبلیغاتی و سخن‌های دیگر خود هستند.

### منابع

- جان نسبیت، پاتوشیا اجودین، ۱۳۷۰. تکاپوی ۲۰۰۰، ترجمه سہبا سعیدی، تهران: نشر خو.  
 شیروانلو، فیروز، ۱۳۵۶. گستره و محدوده جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، تهران: انتشارات توس.  
 کاسیرز، ارنست، ۱۳۶۶. زبان و اسطوره، مترجم محسن ثلاثی، تهران: نشر نقره.  
 لعل نهر جوهر، ۱۳۷۵. نگاهی به تاریخ جهان، تهران: امیرکبیر.  
 لسنگی، گردهاردو جین لسنکی، ۱۳۶۹. سیر جوامع بشری، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: سازمان انتشارات انقلاب اسلامی.

۱. زبان ترجمه‌ای، زبانی است که از زبان مقصد تأثیر پذیرفته، به‌گونه‌ای که کلمات و دستور زبان را از آن قرض گرفته است.



یاورلا هوس. اولیو، ۱۳۵۷. درآمدی بر انسان‌شناسی، ترجمه سعید یوسف سپهر، تهران: نشر سال.

Cover, 1975, *Anthropology for Our Time*, Oxford Book University Company.

Giglioli. Pier Paolo, 1972, *Language and Social Context*, Penguin.

Fisher, 1964, *Language and Social Context*, peguin.

terad gill peter, 1976, *Sociolinguistics*, Penguin.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی